

شکست اندیشه " تربیت ایرانی" و تئوری "تجزیه طلبی"!

ابراهیم فرشی

"ما باید در هر حال به فکر کردستان خودمان باشیم و اگر حقیقتاً ممکن شد، ترک ها را با خودمان هم‌دست کنیم اما نه برای مضمحل و منقرض کردن اکراد، چه این خیالی خام است. بلکه به مهربانی و ذی‌علاقه ساختن آنها به دولت ایران و تربیت کردن آنها به تربیت ایرانی و این کار برای ما سهل تر است تا برای ترکیه. لذا کسانی که می‌خواهند غیرت ملی در آنها ایجاد کنند، به شاهنامه و داستان جمشید و فریدون متوسل می‌شوند. اگر مامورین دولت ایرانی، قدری عاقل باشند و طمع را هم کم کنند و دست تعدی و اجحاف را از سر اکراد کوتاه نمایند و فی الجمله حسن تدبیری به خرج دهند، اقل مطالب این است که بین کرد و فارس، خصومت و کینه نخواهد بود و روزی که خیال کردستان مستقل، قوت بگیرد، کردهای ایران برای ما اسباب زحمت نخواهند شد و شاید که جنبه ایرانی آنها غلبه کند و هیچ آسیبی به ما نرسد بلکه منتفع هم بشویم. اما اگر رویه مامورین ایرانی، مثل سابق باشد و بعلاوه لاقیدی ما، کردها را به حال خود بگذارد، به عقیده بنده، مخاطره نزدیک است. (کتاب سیاست نامه ذکاء الملک به اهتمام ایرج افشار، هرمز همایون‌پور)

محمد علی فروغی (۱۹۴۲-۱۸۷۵) نخست وزیر رضا شاه، تزی را فورموله کرد که شالوده فکری دولتمردان و نخبگان "ایرانی" را تشکیل داد! ایرانی بودن به نوعی فکر، تئوری و ایدئولوژی تبدیل شد. جغرافیای متغییر، ابدی پنداشته شد و حالت تقدس به خود گرفت. "ملت ایران" که تا آن زمان معنا و مفهومی نداشت، کشف شد و از آن ناسیونالیسم "ایرانی" و پان ایرانیسم بیرون آمد. "زبان فارسی" که یکی از زبانهای موجود در کنار دیگر زبانها بود، به زبان رسمی و مسلط ارتقا یافت. "مذهب شیعه" که باور بخشی از مردم را شامل می شد، به عنوان "مذهب رسمی" در قانون اساسی گنجانده شد و جزئی از شناسنامه کشوری بنام "ایران" گردید، که نامی از آن در تاریخ و جغرافیا نبود. کودتای رضا شاه و نخبگان وابسته، تنها ابعاد سیاسی و نظامی نداشت، بلکه کودتا علیه همه مظاهر ملی و آیینی و هویتی دیگران بود، دیگرانی که بکلی از صحنه "رسمی" حذف شدند.

اولین مخالفان سانترالیزه کردن این سرزمین، کردها بودند، همانطور که آنان اولین مخالفان تشکیل جمهوری اسلامی ایران نیز بودند. کردها یا می بایست از سر راه برداشته می شدند، یا بنابر تزی فروغی "تربیت ایرانی" می گرفتند، که بر طبق نظر فروغی، برای ایرانی ها "سهل تر" بود تا ترکها. ترکها بعد از تشکیل جمهوری ترکیه که به یاری کردها صورت گرفت، کمر به نابودی همه ظواهر کردبودن بستند و در این رابطه صیغه "ترک کوهی" را برای شناساندن کردها ابداع کردند و منقرض نمودن کامل کردها را در دستور کار خود قرار دادند، اما فروغی و رضا شاه هم "ذی علاقه ساختن کردها به دولت ایران" را در دستور کار خویش قرار دادند و هم سرکوب را پیش بردند.

"تربیت ایرانی" کردها از راه پر پیچ و خمی گذشت. تزی آریایی بودن و آریایی اصیل خواندن کردها دریچه‌ای شد برای ورود به جهان فروغی ها. "غیرت ملی" که در تزی فروغی پررنگ جلوه می کند، منطبق بر حس و درک و نگرش کردها از زمین، زادگاه و میهن بود، چرا که در طول تاریخ انسان کرد وابسته به زمین و زادگاه بوده و از آن پاسداری کرده و پاسداری از میهن "نیشتمان" جزو "غیرت ملی" بود. اما هدف فروغی و دوستانشان جا انداختن "غیرت ایرانی" به جای "غیرت ملی کرد" بود، که در این راه موفق هم شدند.

"غیرت ایرانی" بازتاب تاریخ، اتنیک، فرهنگ، زبان، ادبیات، هنر و حاکمیت شاهنشاهی پارس بود و از راه سیستم آموزش و پرورش، فرهنگ و هنر، ادبیات و رسانه ها به درون جامعه کردستان تزریق شد، که آثار آنرا در اشعار، سرودها، هنر، ادبیات، سیاست احزاب و دیدگاه نخبگان کرد می توان بازیافت. شاهنامه، گلستان و بوستان، دیوان حافظ در کنار قرآن در مدارس دینی تدریس می شد و

محصّلین این مدارس از هر دو سو "دینی و ملی" در معرض تهی شدن از خویشتن خویش قرار می گرفتند.

بیابید همه تن به کشتن دهیم / مبادا که فرصت به دشمن دهیم (فردهوسی)
و مره مهیدانی له ریّی نیشتمان / بکه قوربانی سهر و مال و گیان (هیمن)

" غیرت ملی" را میشد در "مرزداران غیور"، "جوانمردان سنگرهای ایران زمین"، " ایرانی از هر ایرانی ایرانی تر" و بر روی صحنه های نمایش شهرها و مدارس و بنگاه های هنری کودکان و نوجوانان بازیافت. هرچند فروغی در نفی "اضمحلال و منقرض" نمودن اکراد سخن رانده، اما سیاستی که بطور رسمی از طرف خود ایشان و تمامی دولتها و نخبگان پیش برده شد، همانا "مضمحل و منقرض" کردن کردها از درون بود. در راستای "اضمحلال و منقرض" نمودن، زبان و ادبیات کردی ممنوع و داشتن کتاب کردی زندان و محرومیت اجتماعی را بدنبال داشت، پوشیدن لباس کردی در مدارس، ادارات و انظار عمومی شهرها ممنوع گشت و ژاندرم و پلیس رضا شاه بزور کلاه رضا شاهی "شپکه" را بر سر روستائیان می گذاشتند، ترادسیون کردها در تمامی زمینه ها با محدودیت روبرو شد و حتا اداره ثبت و احوال در صادرکردن شناسنامه های رضاشاهی، نوعی سیاست پاکسازی ملی کردها را دنبال می کرد. از خود بیگانه شدن کردها تا بدانجا پیشرفت که برخی از اکراد خود مبلغ رد هویت خود شدند. رشید یاسمی استاد دانشگاه در کتاب "کرد و پیوستگی نژادی او" نوشت:

>> کرد یکی از شاخه های درخت کهن سال برومند نژاد ایرانی است، همواره در نقاط مختلف ایران باعزت و احترام زیسته و پیوندهای محکم او را بسایر شاخه های این درخت مربوط ساخته است، یک قسم سرگذشت تاریخی آنها را بهم اتصال بخشیده است. شکی نیست که در سرگذشت هر طایفه و هر فردی فراز و نشیب هائی هست. در طول قرون که این نژاد کهن سال مقیم این قطعه آسیا بوده اتفاقات و حوادث گوناگون براو گذشته است، مکرر اتفاق افتاده که ایران یعنی کانون نژادی کرد دستخوش تجاوز بیگانگان یا ضعف و هرج و مرج داخلی شده است در این فواصل امرآ کرد اطاعت نکردن از آن زمامداران را فریضه خود شناخته سربطغیان برداشته اند ولی طغیان آنان محدود بحدود معین و برای مقصود و وقت معین بوده است، هرگز عصیان آنها نسبت بقوم و نژاد خود نبوده که بتوان آنرا دلیل افتراق شمرد بعکس اسناد تاریخی ثابت میکند که وفاداری طوایف کرد چه آنها که در کوهستان زاگروس و ماوراء آن بوده اند چه آنها که در پارس و سایر بلاد ایران مسکن داشته اند، نسبت به ایران خیلی بیشتر از سایر طوایف ایرانی نژاد بوده است. کردستان را میتوان میدانی دانست که خون ایرانیان قدیم و جدید در آنجا و برای آنجا ریخته شده است، از روزی که آمادا(ماد قدیم) در برابر تیکلات پیلسر و سارگن و آشوربانی پال ایستایی کرد و عاقبت ساکنان غرب ایران بر نینوا دست یافتند و آشور را برانداختند. کوشش و مجاهده ساکنان این قطعه ایران در تواریخ ثبت است تا برسد بروزگار هخامنشی و عهد اشکانی و ساسانی و دوره اسلامی هر ورقی را که از تاریخ برمیگردانیم میبینیم صفوف نیروی ایران دوش بدوش ساکنان کردستان کنونی در برابر خصم صف ارائی کرده اند و این اعداء که گاهی بنام آشوری و گاهی باسم یونانی و رومی و مغول و غیره پیش میامده اند اکثرا" متوجه این قطعه از ایران بوده اند و سلاطین آشوری و رومی و غیره هر وقت خواسته اند بقلب ایران ضربتی جانگزی وارد آورند کردستان را مطمح نظر خود قرار داده اند چنانکه آنتوان سردار روم بتخت سلیمان و هراکلیوس (هرقل) بشیز که همان تخت سلیمان است نشانه اهمیت و اعتبار این قطعه ایران در اقطار داخلی و خارجی تواند بود. در واقع جنگهای ایران و روم غالباً" میدانش حدود کردستان است.<<

رشید یاسمی ضمن نفی هویت ملی کرد بعنوان یک ملت، زبان کردی را که دارای شاخه های غنی است، به مانند بسیاری دیگر از نخبگان فارس، جزئی از زبان فارسی دانسته و همانند محمد علی فروغی به این پرسش اساسی پاسخ نمی دهد، که چرا کردها از دیرباز خواستار استقلال طلبی بوده‌اند؟ اگر کردها هم‌نژاد و همزاد فارس ها و همبسته با آنان بوده‌اند و از طبرستانی و گیلانی و خراسانی ایرانی تر بوده و از "ایرانیت" جدا نبوده‌اند، نوشتن کتاب "کرد و پیوستگی نژادی او" و "تربیت ایرانی" کردها چه ضرورتی داشت و چه لزومی داشت بنویسند:

>> درباره کرد دلائلی ضعیف تر از این اظهار کرده‌اند از این قبیل که کردها در سابق مکرر دم از استقلال زده و از خود سلاطین و امراء مختار داشته‌اند، پس از ایرانیت جدا هستند در صورتیکه همین دلیل را درباره بسی از طوایف ایرانی که در صحت انتساب آنان شکی نیست میتوان اقامه کرد مثل طوایف طبرستانی و گیلانی و فارسی و خراسانی و زمذیه و غیره که همه در یک روزگاری دم از استقلال زده و از خود پادشاهانی داشته‌اند.<<

آنچه به صراحت یاسمی و فروغی به آن اشاره دارند "خیال کردستان مستقل"، "دم از استقلال" زدن بوده، امری که به درازای تاریخ کهن و جدید در این سرزمین جریان داشته و دو تاریخ را رقم زده است، یکی تاریخ ماد تا به کورد امروز، دیگری تاریخ پارس تا به فارس کنونی! در تمامی طول تاریخ این سرزمین با صحنه های که در زیر خواهد آمد روبرو بوده‌ایم.

>> فرورتیش(پسر دیاکو) را کت بسته پیش من آوردند. من بینی، گوش و زبان او را بریدم و چشمهایش را در آوردم. او را به زنجیر کشیده و در بارگاه نگاه داشتم تا همه جنگاوران او را به چشم خود ببینند. سپس دستور دادم که او را در اکباتان (همدان) بر سر نیزه کنند و تمام طرفدارانش را در قلعه اکباتان بر دار کنند.<< "کتیبه بیستون داریوش"

از دوره هخامنشیان تا دوره فروغی و تا امروز، رویه "کت بستن، بینی و گوش و زبان بریدن و چشم در آوردن" تنها نیرنگ درباریان و شاهان و سلاطین نبوده، بلکه نوعی نگاه، فرهنگ، "اندیشه"، سیاست و رویه دولتمداری بوده. هرچند فروغی اولین نخست وزیر رضا شاه از "مهربانی و ذی‌علاقه ساختن" کردها گفته است، اما هم در دوره صدارت ایشان و هم در دوره‌های بعد تا به حکومت اسلامی ماشین سرکوب و قتل عام از حرکت باز نمانده است.

اسماعیل خان سمیتقو(سمکو)، که رضا شاه مهمان او بود و شب تا به صبح از ترس جان، خواب به چشمانش نرفت و گزندی هم به او از طرف کردها نرسید، در مهمانی رضا شاه به چوخه دار بسته شد. او رهبر یکی از جنبش های استقلال طلبانه کردستان بود. قاضی محمد، اولین رئیس جمهور حکومت کردستان، که نخواست خونریزی راه بیافتد، به همراه برادر به چوخه‌های آتش سپرده شد. تا رسیدن به ترور عبدالرحمان قاسملو(دبیرکل حزب دمکرات کردستان ایران) بر سر میز مذاکره و کشته شدن صادق شرفکندی(دبیرکل حزب دمکرات کردستان ایران) در جریان گفتگو با ایرانیان به دست فرستادگان حکومت اسلامی، دهها مبارز کرد فقط از طریق بکاربردن نیرنگ کشته شدند. حکومت اسلامی ایران همان جنایات را در یادها زنده می کند که داریوش هخامنشی در حق مغان مرتکب شد.

هرودت مورخ یونانی این چنین قتل عام مشابه قارنا و قلاتان را در تاریخ ثبت کرده است. >> آنها بعد از کشتن "گوماتا" و برادرش، سر هر دو را از تن جدا کردند و از کاخ بیرون رفتند و با بلند کردن سر بریده آنها بر روی دست، از مردم خواستند تا با آنها همراه شوند. مردم به دنبال آنها در کوچه و گذرها هر کجا "مغی" دیدند، با خنجر به جانش افتادند، این کار تا بدانجا پیش رفت، اگر تاریکی شب فرا نمی رسید، مغها را نابود می کردند. سالگرد این مغ کشی در تقویم پارسها با خط

قرمز مشخص شده است و آنها این روز را جشن می گیرند، که به روز مغ کشان مشهور است. در این روز هیچ مغی جرئت بیرون آمدن از خانه را ندارد. << " هردوت مورخ یونانی "

"مغ کشی" در دوران پهلوی و حکومت اسلامی از طرفی به نمایش "عمرکشان" و از طرف دیگر به "نخبه کشی" که مدام شامل کردها بوده، تبدیل گشت. آنچه بر سر "گوماتا و برادرش" آمد، در دوران پهلوی بر سر برادران معینی "سلیمان و عبدالله" و در دوران خمینی بر سر برادران "ناهد" آمد. ژاندارم و ارتش شاهنشاهی ایران جنازه پیشمرگان سالهای ۱۳۴۶ و ۴۷ را به پشت ماشین های خود می بستند و در شهرها به نمایش می گذاشتند، همین امر شامل جنازه "شوانه سید قادر" در ۲۳ تیر ۱۳۸۴ در شهر مهاباد توسط پاسداران حکومت اسلامی ایران شد.

چنین تاریخی را اشتراک تاریخ "شاخه های درخت کهن سال برومند نژاد ایرانی" نامیدن، خود جعل تاریخ و خاک در چشم پاشیدن است و نشانه ای از "سرگذشت تاریخ" مشترک یک ملت بنام "ملت ایران" نیست، بلکه تاریخ نابود کردن ملتی به دست ملت دیگر است.

روح اله خمینی که بی شباهت به رضا شاه نبود، در ۲۸ مرداد سال ۱۳۵۸ طی پیامی مردم کرد را در صدر کفار دانست و علیه آنها اعلام جهاد نمود >> این توطئه گره های در کردستان و غیره در صدر کفار هستند. با آنها باید با شدت رفتار کرد. دولت با شدت رفتار کند. ژاندارم ری با شدت رفتار کند، ارتش با شدت رفتار کند. اگر با شدت رفتار نکنند ما با آنها با شدت رفتار می کنیم. مصاحبه حدودی دارد، جلب و جاهت حدودی دارد، مصلح مسلمین را نمی گذارند به این امور از بین برود.

به دنبال این پیام موجی از خشونت در سراسر ولایات شیعه و فارس نشین ایران علیه مردم کرد به راه افتاد. جوانان و نوجوانان و پیرمردان کلید پلاستیکی بهشت بر گردن، در پی شکار کفار راهی کردستان شدند. شایعات علیه مردم در رسانه های رژیم به اوج خود رسید، تعدادی از جوانان کرد در برخی از شهرهای ایران و شهرهای همجوار کردستان فقط به دلیل کردبودن، ترور شدند. اعدامهای فله ای به راه افتاد، بمباران شهرها و روستاها در دستور کار ارتش قرار گرفت، هزاران نفر جان خود را از دست دادند و دهها روستا تخلیه شد و موجی از نفرت عمومی علیه مردم کرد دامن زده شد. گناه این مردم تنها تمکین نکردن به حکومتی بود، که ایران امروز را به مرز فروپاشی کشانده است.

هدف این جنایات ختم "غانله کردستان" و بازگرداندن سلطه تهران بر کردستان بود. داریوش شاه شاهان از زبان همه سلطه گرایان این سرزمین می گوید:

>> سلطه ای که از دست ما خارج شده بود، دوباره به ما برگردانده شد. آنگاه آن پرستشگاهی که گوماتای مغ از قوم ما ربوده بود، به خودمان برگرداندم. اهالی پارس، مادها و کسان دیگر را به سرزمین های خود بازپس فرستادم. بدین ترتیب تمام آنچه که خراب شده بود، به وضع قبلی برگردانده شد. تمام اینها را به یاری اهورامزدا انجام دادم. آنقدر رنج و جور وجفا کشیدم، تا توانستم تیره و طایفه خود را به یله و پایه قبلی آن برسانم. بدین ترتیب من به یاری و بزرگی اهورامزدا طایفه خود را به پایه قبلی برگرداندم، که گوماتای مغ به آن دست درازی کرده بود. << (داریوش- بیستون- ایران باستان ص. ۳۴/۵۳۳)

خمینی، داریوش، رضا شاه، فروغی همه خواستار برگرداندن سلطه خویش بودند. دمکرات، لائیک، سوسیالیست، جمهوریخواه، پادشاهی، پان ایرانیست، کمونیست، سکولار که بنام ایران و ایرانی سوگند یاد می کنند، چنین تکیه گاه تاریخی داشته اند و تئوریهایشان را بکار می گیرند تا ثابت کنند این سرزمین "یک ملت، یک زبان، یک کشور" بوده و یک کشور خواهد ماند. در چنین کشوری که

بازتاب بینش "خدا، شاه، میهن"، "یک امت، یک زبان، یک دین، یک کشور" بوده و هست، آزادی و دموکراسی معنا نداشته و در آینده نیز شانسی برای اجرای آن نخواهد بود.

کردها از دیرباز این حقیقت را درک کرده‌اند، که می‌بایست خود را از زیر سلطه دیگری برهانند و هر بار فریب سران و احزاب خود و رژیم‌های سلطه‌گر را خورده‌اند. اکنون نسل جوان با مرور تاریخ به همان اندیشه‌ای برگشته است، که محمد علی فروغی و رشید یاسمی صد سال پیش از بروز آن هراس داشتند و این همان هراسی بود که داریوش را وادار به چشم درآوردن و گوش و زبان بریدن کرد و خمینی را وادار به جهاد اسلامی.

کردها از دیرباز استقلال طلب بوده‌اند و تاریخ کهن و جدید سندی بر این واقعیت می‌باشد، اگر چنین نبود، لزومی نداشت محمد علی فروغی به این مسئله بپردازد، اگر چنین نبود لزومی نداشت رضا شاه به کردستان لشکر کشی کند، محمد رضا شاه حکومت ملی کردستان را در هم بشکند و روح الله خمینی حکم جهاد علیه مردم کرد صادر کند! اما کردها در طول تاریخ دو گزینه را پیش روی خود قرار نداده‌اند، آنان خاک هیچ کشوری را تجزیه نکرده‌اند و دست یازی به خاک دیگران نیز نداشته‌اند. دفاع از سرزمین خویش، که عمدتاً کوهستانی و صعب‌العبور بوده، هدف اصلی کردها بوده و هنوز هم هست.

از خصایص این ملت یکی هم این بوده که بعد از سقوط امپراتوری ماد، استراتژی غصب دیگر سرزمین‌ها را به نام خود نداشته، هر چند بنام اسلام، بنام امپراتوری عثمانی و پارس در جنگ‌ها شرکت کرده و عمدتاً در مصاف با هر دو امپراتوری نیز بوده، که قرن نوزده و بیست و اکنون قرن بیست و یک، ادامه آنرا می‌بینیم.

اینرا هم باید اضافه کرد که کردها توان دفاع از سرزمین خود را به کررات اثبات کرده‌اند و سرزمینشان به دست همان کسانی تقسیم شد که نواده‌های آنان این روزها کردها را تجزیه طلب می‌خوانند. نگاهی گذرا به تاریخ چهار قرن کشور شاهنشاهی پارس، اثبات این اندیشه خواهد بود که خاک این سرزمین به دست پارس‌ها تجزیه و واگذار شده است.

در ۳۱ مرداد ۸۹۳ هجری خورشیدی (۱۵۱۴ میلادی) جنگ چالدران میان سپاه قزلباش به فرماندهی شاه اسماعیل یکم صفوی با ارتش عثمانی به فرماندهی سلطان سلیم یکم رخ داد. محل این نبرد در دشت چالدران (در شمال آذربایجان) بود. در این جنگ نیروهای قزلباش که در حدود ۴۰ هزار تن بودند با سپاه حدود ۱۰۰ هزار نفری عثمانی جنگیدند و به دلیل کمی نفرات و نداشتن سلاح گرم از سپاه عثمانی شکست خوردند. این در حالی بود که ارتش عثمانی دارای توپخانه و تفنگ‌های انفرادی بود. پس از این جنگ، مناطق فعلی شمال، جنوب و غرب کردستان به حکومت عثمانی واگذار شد که بعد از فروپاشی امپراتوری عثمانی، کردستان بار دیگر میان سه کشور نوپای ترکیه، عراق و سوریه تقسیم شد. این مناطق تا پیش از زمان شاه عباس جدا بود، اما شاه عباس توانست بخشی از مناطق کردستان را با جنگ پس بگیرد.

در روز دوشنبه ۳ آبان ۱۱۹۲ خورشیدی مطابق با ۲۵ اکتبر ۱۸۱۳ میلادی در پی جنگ‌های شاهنشاهی پارس و روسیه در دوره قاجار **پیمان‌نامه گلستان** بین این دو کشور امضاء شد. به دنبال این قرارداد، حکومت قاجار بخش‌هایی از شمال دولت شاهنشاهی پارس شامل قفقاز، ارمنستان، ایالت‌های شرقی گرجستان، بخش‌های غربی گرجستان و تمام شهرها و شهرک‌ها و روستاهای مناطق ساحل دریای سیاه و محال گروزیه (کورنه) شامل چچن و اینگوش امروزی به روسیه تزاری واگذار شد. طی این قرارداد در مجموع ۱۴ ولایت (گنجه و قره‌باغ، ولایت‌های شکی، شیروان، قبه، دربند، بادکوبه، داغستان و گرجستان، محال شورگل، آچوق‌باشی، گروزیه، منگریل و آبخاز، بخشی از

سرزمین تالش) به تصرف روس‌ها، درآمد و حاکمیت بدون منازع شاهنشاهی پارس بر دریای مازندران، خدشه‌دار گردید، به همراه بخشی از خانات تالش و سواحل دریای کاسپین از دست رفت.

در روز پنجشنبه اول اسفند ۱۲۰۶ خورشیدی مطابق با ۲۱ فوریه ۱۸۲۸ میلادی در پی جنگ‌های شاهنشاهی پارس و روسیه در دوره قاجار **پیمان‌نامه ترکمانچای** بین این دو کشور در روستای ترکمانچای امضا شد. برپایه این قرارداد، سه ایالت قفقاز، ایروان، نخجوان و بخش‌های دیگری از تالش زیر سلطه روس‌ها قرار گرفت، حاکمیت شاهنشاهی پارس بر دریای مازندران نیز محدودتر شد.

"در روز ۲۳ ژانویه سال ۱۸۵۷ نیروهای اعزامی انگلستان بندر بوشهر را تصرف کردند و دولت تهران مجبور به صرفنظر کردن از حق مالکیت بر شهر هرات و غرب افغانستان شد و با انعقاد "معاهده پاریس" بین کشور شاهنشاهی پارس و انگلستان، افغانستان از "ایران" جدا شد و "ایران" این کشور جدید را به رسمیت شناخت.

"از سال ۱۲۷۰ هجری (۱۸۹۱ میلادی) به بعد، روس‌ها تاشکند، بخارا و سمرقند را اشغال کردند و سراسر ماوراءالنهر تا شمالشرقی ایران کنونی را به تصرف خود درآورده و به موجب قراردادی به نام **اخال**، ناصرالدین شاه قاجار از ادعای ارضی خود بر نواحی شمال شرقی فلات "ایران" چشمپوشی کرد و کلیه این نواحی به روسها واگذار شد و رود اترک مرز بین "ایران" و روسیه در شمالشرق "ایران" شناخته شد."

در روز ۲۲ مرداد ۱۳۵۰ (۱۹۷۱/۰۸/۱۳) تحت فشار دولت انگلستان، حکومت محمد رضا شاه پهلوی از حق مالکیت خود بر بحرین صرفنظر کرد، بحرین از ایران جدا شد و در ۲۵ آذر همان سال به عصویت سازمان ملل متحد درآمد و ایران نیز این کشور را به رسمیت شناخت.

در تاریخ ۲۱ مرداد ۱۳۹۷ هجری شمسی برابر با ۱۲ اوت ۲۰۱۸ میلادی، پنجمین اجلاس سران کشورهای ساحلی دریای کاسپین در شهر آق‌تاو برگزار گردید. در پایان این نشست متن کامل کنوانسیون رژیم حقوقی دریای کاسپین که به امضای پنج کشور ساحلی روسیه، ترکمنستان، آذربایجان، قزاقستان و ایران رسید. بر اساس این کنوانسیون سهم ایران از دریای خزر به ۱۳ درصد کاهش یافت.

این تاریخ توسط روشنفکران و نخبگان "ایرانی" و دولتهای آمده و رفته مورد سؤال نبوده و ادعائی هم مبنی بر بازگرداندن "سرزمین‌های تجزیه شده" صورت نگرفته و در تئوری‌های ملی، ناسیونالیستی و پان ایرانیسم، فارس، کرد، بلوچ آنطرف مرز، جزو ملت "ایران" به حساب نیامده‌اند!

چرا در صد سال گذشته رژیم‌های پهلوی و اسلامی نتوانستند روح ایرانی، تربیت ایرانی، ایران واحد، ملت ایران، زبان واحد، دین واحد" ایجاد کنند؟ چرا کردها و دیگران تربیت ایرانی نگرفتند و چرا پروژه ایران، ایران پهلوی، ایران اسلامی شکست خورد؟

اگر دلایل شکست تاریخی نسل‌های پیشین مبرهن نیست، باید دلایل شکست پروژه‌های پهلوی و اسلامی بر "نخبگان" امروز روشن باشد، که خود سازنده این تاریخ بوده‌اند. چرا ماشین سرکوب پهلوی و اسلامی به گل نشست؟ چرا تئوریهای "ملی، اسلامی و ایرانی" روشنفکران و نخبگان، ره بجای نبرد؟ پاسخ این پرسش‌ها را باید از نخبگان یک قرن گذشته و حال، چون محمد علی فروغی و رشید یاسمی و نوه‌های آنان شنید.

حکومتهای ایران و نخبگان "ملت حاکم" بعداز جنگ جهانی اول تا به امروز یک صد سال فرصت و امکان داشتند تا در جهت احقاق حقوق ملت‌ها و باورمندان به آیین‌های غیر از شیعه اثنی عشری

اقدام کنند و کشوری برای همه ملت‌ها، زبان‌ها، آیین‌ها و همه آحاد مردم بسازند، آنان چنین کاری نکردند و امروز آنان به آخر خط رسیده‌اند و مشکل بتوان ایرانی ساخت که در طول ۲۶ قرن گذشته ساخته نشد. سرنوشت آینده ایران تکرار تاریخ چهار صد سال اخیر خواهد بود و همه فرصت‌ها از دست رفته است و نخبگان امروز تافته جدا بافته‌ای از پیشینیان خود نیستند و ایران را به همان مسیری خواهند برد که صفویان، قاجار، پهلوی و مسلمانان شیعه اثنی عشری بردند، کردها و دیگران نیز با درس گرفتن از تاریخ خویش، راه افغانستان، تاجیکستان، ترکمنستان، ارمنستان، آذربایجان، بحرین و کردستان را در پیش خواهند گرفت.

کردها و دیگر ملل، که هیچ نقش سیاسی و حکومتی در سیستم فعلی ایران ندارند، نمی‌توانند عامل فروپاشی "ایران" باشند. آنانکه در طول چهار سال گذشته بجز زندان، چوبه‌های دار، تبعیض، استعمار، استعمار، ذوب هویتی سهمی از ایران نداشته‌اند، عامل فروپاشی نیستند. عامل به گل نشستن چرخ اقتصاد ایران کولبران کرد نیستند، حکومت جمهوری اسلامی، بانک‌های اسلامی، اخلاگران و اختلاسگران اسلامی، دلال‌های اسلامی، نخبگان اسلامی و غیر اسلامی فعال در اقتصاد، صنعت و بازار، عاملان اصلی فروپاشی ایران هستند. وزارتخانه‌های ریز و درشت که به نام اسلام زبان، فرهنگ، هویت و روان مردمان این سرزمین را از آنان گرفتند، عاملان اصلی فروپاشی ایران هستند. آخوندها و شاگردان فوکلی آنها عاملان اصلی هستند، که سرزمین بزرگی را به غارت بردند و ایرانی‌پر از فحشا با انواع بیماری‌های روحی و روانی از خود برجایی گذاشتند.

دسامبر ۲۰۱۸